

(((تفکر و تدبیر)))

ارزش هر چیز بحقیقت و واقعیت آنست اینکه می بینیم در دروغ رسوائی و در افتراء وقاحت و بی حیالی است، شخص نادرست در اجتماع مردم خردمند بست و مطمون و فرد شیاد بی آبرو و موهون است بدینجهت است که در اینگونه صفتها انسان از واقع منحرف شده حق را پشت پا زده است

هر اندازه که باطل در قبال حق ارزشی ندارد بهمان مقدار در مورد اندیشه ها و امور ذهنی تجزیه و ترکیب خیالی در قبال تجزیه و ترکیب عقلی فاقد ارزش و اهمیت است (تجزیه و ترکیب عقلی) بر خلاف تجزیه و ترکیب خیالی که ذهن از هر قید حقیقی آزاد و بکلی تابع تمایلات نفسانی بوده در تجزیه و ترکیب عقلی ذهن انحراف از حقیقت و تمایلات نفسانی را کنار میزند و همت میگذارد که صورتهای ذهنی و اندیشه ها را با واقع و نفس الامر کاملاً مطابقت دهد

بکنفر انسان اگر بتواند خاطرات نفس را با حقیقت و واقع تطبیق کند و بر اثر آن گفتار و کردار خویش را تحت کنترل و حکومت عقل که راهنمای حقیقت است در آورد بکمال اهمیت میرسد و آن انسان کم شده ای خواهد بود که باید با چراغ کرد شهرها گشت و ملاقات با او را آرزو کرد حضرت امیر میفرماید اصل الانسان لبه حقیقت انسان عقل اوست یعنی برتری افراد انسان در شرافت اصل ایشان منحصر بجنب عقول آنان میباشد نه به نسبها و حسبها. حضرت رسول فرمود انا معاشر الانبیاء امرنا ان نكلم الناس علی قدر عقولهم ، ما جماعت پیغمبران ماموریم با مردم بقدر عقلهای آنان گفتگو کنیم و نیز فرمود قوام المرء عقله ولادین لمن لا عقل له هر کس بعقل خود ثابت و پایدار است و دین ندارد کسیکه عقل ندارد

(نفس الامر) چنانکه گفتیم در تجزیه و ترکیب عقلی همواره باید امور ذهنی با واقع و نفس الامر مطابق باشد ما کلمه (نفس الامر) را غالباً در گفتار خود بیان میکنیم مثلاً اگر کسی بما خبر ورود دوست ما را از مسافرت بدهد در حالتیکه ما انتظار مراجعت او را از سفر باین زودی نداشتیم بخبر دهنده میگوئیم (در واقع و نفس الامر قضیه این است یا بشوخی میگوئید ؟) وقتی خبر او با نفس الامر مطابق است که دوست ما از مسافرت برگشته باشد بنا بر این چنانچه ذهن

بر اموری که در خارج وجود دارد حکومت کند این حکومت هنگامی درست خواهد بود که با امر خارج مطابق باشد و اگر حکومت ذهن بر امری باشد که در خارج وجود ندارد مثلا در این جمله (احمق امکان دارد میهن عزیز خود را با چنپی بفروشد ولی اینکار از عاقل امتناع دارد) که کلمه امکان و امتناع ذکر شده و این دو کلمه بر معنای دلالت دارند که وجود خارجی ندارد در اینجا وقتی حکومت ذهن درست است که با نفس الامر مطابق باشد .

مرحوم جمال الدین علامه حلی که در فاصله سالهای ۶۴۸ - ۷۲۶ هجری میزیسته از مفاخر فقهای شیعه و صاحب تالیفات متقنه بسیاری است و در علم کلام و حکمت از مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی استفاده کرده برتجربید او هم شرحی نوشته است میگوید در بعضی از اوقات استفاده خود از مرحوم خواجه پرسش کردم معنی (نفس الامر) چیست ؟ پاسخ گفت مقصود عقل فعال است و در چیزهایی که مربوط بامر خارج نیست و ذهن حکم میکند اگر با صورتی که در عقل فعال نقش شده مطابق شد راست است و اگر مطابق نبود دروغ است

(عقل فعال) در مرتبه دهم از عقول ده گانه که حکماء بآن عقیده مندهستند قرار دارد و نزد مشائین از حکما تکمیل نفوس لاطفه و تدبیر امور عناصر با اوست و میتوان بتعبیری همین عقل فعال را آسمان اول و عالم قدر دانست باری برای بنده عامی از این تعبیرها و گفتار همین استفاده بس که در جهان بزرگ حقیقت هر چیز از مصلحت یا مفسده وجود دارد ترغیب و تهریس فضائل اخلاقی از احسان و ترحم و صداقت و درستی و انصاف و عدالت و غیره بر اثر وجود مصلحت و نهي از دروغ و افترا و خیانت و غش در مال و تعرض بنوامیس مردم و بدگویی و نمایی و دیگر از صفتهای زهت کلا بواسطه مفسده است که در آنهاست

کدام مفسده خانمانسوزتر از ایجاد ثقت و تفرق ذریک اجتماع است؟! اگر در اجتماعی يك یا چند نفر نام وجود داشته باشند کافست که اساس آن منهدم گردد و ارکانش فروریزد حضرت رسول ص در وصیت خود بعلی (ع) واصحابش فرمود الاخیر کم بشر از کم قالوا بلی یا رسول الله قال المشاؤون بالنمیه المفرقون بین الاحبه میفرواید خبر بدهم بشما که پلیدترین مردم میان شما کیانند ؟ گفتند آری، فرمود آنانکه راه نمایی را پیمایند و بین دوستان تفرقه می اندازند و در مورد دیگر مفرماید خیر المومنین من کان مولفا للمومنین بهترین گروندگان بمن کسی است که بین مردم دوستی برقرار کند

(اقسام تجزیه و ترکیب عقلی) هرچه را که در ذهن نزد عقل صورت می بندد آنرا (معلوم) و این صورت بندی را (علم) گویند علماء میگویند علم عبارت از صورت حاصله از شیئی نزد عقل یسا بمعنی کشف و انکشاف است

چون علم بر دو گونه است ۱- تصویری - تصدیق بهین لحاظ تجزیه و ترکیب عقلی
 تصویری و تصدیقی میشود مثلا اگر شما بخواهید سینی را تعریف کنید قبلا جهات
 مشترکه آنها با میوه های دیگر در نظر میگیرید و بعد باجزاء یا صفت‌هایی که
 این میوه را از سایر میوه‌ها تمیز میدهد توجه مینمائید و با عبارتی که مرکب از
 اجزاء مشترکه و مختصه است بتعریف سیب میپردازید این عمل را تجزیه ترکیب
 عقلی تصویری میگویند و از قبیل تجزیه و ترکیب تصویری است تمام تعریف‌هایی که
 برای علوم میشود اما اگر با ترتیب مقدمه‌هایی بخواهید بیک نتیجه که در نزد
 شما مجهول بوده برسید مثلا میخواهید ثابت بفرمائید انسان قابل رشد و صلاح است
 میفرمائید انسان عاقل است و هر عاقلی قابل رشد و صلاح است پس انسان قابل رشد و صلاح است
 در اینجا بقیاس و قاعده مقرر در علم منطبق با ترتیب دو مقدمه و تجزیه
 و ترکیب آنها نتیجه و منظور خود را ثابت فرمودید این تجزیه و ترکیب را عقلی
 تصدیقی میگویند و قوه‌ئی که در ذهن انسان میتواند این تجزیه و ترکیب را عمل
 کند (قوه متصرفه) نامیده شده همین قوه اگر آزادانه و دلخواه محسوسات
 و صورتهای خیالی را مورد عمل قرار دهد (قوه متخیله) است و اگر تحت اراده
 عقل و با تطبیق امور با واقع بکار خویش پردازد (قوه مفکره) است بنابر این
 متخیله و مفکره هر دو یک قوه‌اند و فرقی نیست که چون عهده دار تجزیه و ترکیب
 حسی و خیالی باشد (متخیله) و هر گاه تحت فرمان عقل کارها را با واقع
 و حقیقت تطبیق کرد (مفکره) است با این بیان اجمالا معنی تفکر که تجزیه
 و ترکیب عقلی است و عامل آن دو قوه مفکره است معلوم گردید

(تفکر از نظر اهل لغت) اهل لغت میگویند وقتی که انسان قوه ذهنیه
 را برای درک معنایی بکار بیندازد این بکار انداختن را تفکر گویند و باین معنی
 بین لفظ فکر و لفظ تفکر فراق معنیست ولی تفکر گاهی بمعنایی که در خاطر انسان
 خطور میکند و گاهی بخود قوه دماغیه هم نامیده شده چنانکه اگر دوست خود را
 در حال سکوت یا ماول به بینید و از او جمله را پرسش کنید شما میگوید فکر
 پریشان است یا فکرهایی در خاطر داشتم منظورش از جمله اول قوه دماغی و از
 جمله دوم معانی و چیزهایی است که در خاطر گذرانیده و خود را بآن متوجه ساخته
 بود بنابر این فکر از نظر لغت اعم از تفکر خواهد بود

غرض ما از شرح این جمله آنست که برسانیم شرف و عزت آدمی در تقویت
 قوه عقلانی و عمال آن و تحصیل مکارم است امروز علت فقر و بیچارگی و عقب
 نشینی ما از قوافل ملتهای متمدنی جهان تنها این است که ما متوجه این معنی
 نیستیم ، میل و خواهش نفس را بر هر چیز ترجیح داده جز سود فردی و تحصیل جاه

و ثروت شخصی هیچ نظر نداریم درحالتیکه مثل ما افراد زیادی هستند که آنان نیز باید زندگی کنند و در اجتماعی که ما خواهان رفاه و آسایش خود بهترین وجه هستیم آنان نیز حق حیات دارند چه شد با افراد نوع خود توجهی نداشته مایلیم نان ما در روغن باشد اگرچه به بی نانی هزارها نفر منتهی شود ما خواهان ثروت برای خود هستیم اگرچه بفقیر ملت و کشور ما انجام پذیرد
 يا للعجب ما همان مردمیم که پیشوایان ما میگویند من اصبح ولم يهتم بامور المسلمين فليس بمسلم کسیکه صبح کند بسود مسلمانان و برای پیشرفت امور آنان همت نکمارد مسلمان نیست!!

در باب حقوقیکه هر فرد مسلمان بر افراد اهل ملت خود دارد مقرر شده که باید بمسلمان در حالیکه ظالم و مظلوم است کمک شود اما کمک در حال مظلومیت باید حق او را از ظالم گرفت اما کمک باو درحالتیکه ظالم است باید او را از ستمکاری وی برکنار و برحذر داشت ، این یکی از دستورات متین اسلام است که قائد عظیم الشان ما برای حفظ اجتماع مسلمین مقرر فرموده بالاسف که ما بکلی از این دستور و نظایر آن بیگانه ایم
 ناتمام

بند پنجم

اثر طبع مرحوم ادیب الامالک قراهانی

در کربلا چه شد؟

گر سر کنم مصیبتی از شاه کربلا گاه علوم انسانی تسلسل شد در کعبه زنده آه کربلا
 لرزد زمین ز کثرت اندوه اهل بیت سوزد فلک ز ناله جانگاہ کربلا
 ای بس شبان تیره که بالید بر فلک خاک از فروغ مشتوی و ماه و کربلا
 گر یوسفی فتاد بکنعان درون چاه صدیوسف است گمشده در چاه کربلا
 ای ساربان یکعبه مقصود محلم ای می بری بیر شتر از راه کربلا
 ای رهنمای قافله این کاروان بکش تا پایه سریر شهنشاه کربلا
 شاید که من یکام دل خون مشام جان تر سازم از شمیم سحر گاه کربلا
 ای کعبه معظمه فرق است از زمین تا آسمان ز جاه تو تا چاه کربلا
 آه از دمی که آتش بیداد شعله زد بر آسمان ز خیمه و خرگاه کربلا
 گوش کلیم طورولا از درخه عشق بشنید بانک (انی انالله) کربلا
 پرتو فکند مهر تجلی ز شرق عشق موسای عقل خیره شد از نور برق عشق